

روان‌شناسی دموکراسی

سرشناسه: لیلکر، دارن جی.
عنوان و نام پدیدآور: روان‌شناسی دموکراسی / درن جی. لیلکر، بیلور آسلان اوزگول؛
ترجمه نازی اکبری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۵۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۵۵-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: روان‌شناسی
یادداشت: عنوان اصلی: The psychology of democracy, 2022.
موضوع: مشارکت سیاسی – جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Political participation -- Psychological aspects
موضوع: دموکراسی – جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Democracy -- Psychological aspects
موضوع: روان‌شناسی سیاسی
موضوع: Political psychology
شناسه افزوده: ازگول، بیلور اصلان
شناسه افزوده: Ozgul, Billur Aslan
شناسه افزوده: نازی، اکبری، ۱۳۴۴، مترجم
شناسه افزوده: Akbari, Nazi
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۹۳۱۲۴۶

روان شناسی دموکراسی

دَرِن ج. لیلِکَر
و ییلور آسلان اوزگول
ترجمه نازی اکبری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Psychology of Democracy

Darren G. Lilleker & Billur Aslan Ozgul

Routledge, 2022



انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نیش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

دَرِن ج. لیلیکر و بیلور آسلان اوزگول

روانشناسی دموکراسی

ترجمه نازی اکبری

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۵۵۵ - ۹

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0555 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

روان‌شناسی دموکراسی

دموکراسی چیست؟ به چه دلیل سیستم‌های دموکراتیک برپا می‌کنیم؟ آیا دموکراسی می‌تواند در دوران بی‌اعتمادی و چندقطبی شدن دوام بیاورد؟

روان‌شناسی دموکراسی به تبیین ریشه‌های روانی در پس چرایی مداخله و مشارکت مردم در سیاست می‌پردازد. این کتاب با در نظر گرفتن تأثیراتی که رسانه‌ها و کارزارهای سیاسی دارند رویدادهای سیاسیِ بابِ روز و واقعی از جمله بهار عربی، برگزیت، جنبش «جان سیاهپوستان مهم است»^۱، انتخابات آمریکا در سال ۲۰۲۰ و شیوع ویروس کووید ۱۹ را تحلیل می‌کند. لیلکر و اوزگول خوانندگان را با خود در سفری همراه می‌کنند تا فرایندهای شناختی فعالِ آنان را از هنگامی که با خبری سیاسی درگیر می‌شوند تا زمانی که به خیابان‌ها می‌ریزند تا علیه سیاست و اقدامات دولت اعتراض کنند بررسی کنند.

روان‌شناسی دموکراسی به ما نشان می‌دهد که در دورهٔ پساحقیقت و پوپولیسم، دموکراسی قوی و مستحکم به همان اندازه‌ای که به روند انتخابات متکی است، به احساسات و هیجانات شهروندانش، از جمله اعتماد، احساس تعلق، احساس توان‌یافتگی و نمایندگی شدن وابسته است.

دِرِن ج. لیلکر دانشیار رشتهٔ ارتباطات سیاسی در دانشگاه بورنموث انگلستان و نویسندهٔ کتابِ شناخت و ارتباطات سیاسی^۲ (Palgrave, 2014) است.

بیلور آسلان اوزگول مدرس دانشگاه برونل لندن در انگلستان در رشتهٔ ارتباطات سیاسی و نویسندهٔ کتابِ رهبری اعتراضات در عصر دیجیتال: فعالیت جوانان در مصر و سوریه^۳ (Palgrave, 2020) است.

1. Black Lives Matter (BLM) 2. *Political Communication and Cognition*

3. *Leading Protests in the Digital Age: Youth Activism in Egypt and Syria*

به آنان که با اندیشه و کردارشان در راه دموکراسی،
عدالت و آزادی گام برمی دارند.

ن.ا

فهرست

یادداشت مترجم.....	۱۱
مقدمه: درک مفهوم دموکراسی.....	۱۳
۱. شهروندان هیجانی.....	۲۵
۲. پردازش ارتباطات سیاسی.....	۴۷
۳. تفکر درباره سیاست.....	۷۵
۴. مشارکت سیاسی.....	۱۱۱
۵. درک روان‌شناسی دموکراسی معاصر.....	۱۳۹

یادداشت مترجم

کتاب روان‌شناسی دموکراسی اثری است که به طرز موشکافانه‌ای به تحلیل روان‌شناختی مشارکت مردم در سیاست و دلایل علاقه آن‌ها به این حوزه می‌پردازد. در دنیای امروز، که شاهد تغییرات سریع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هستیم، فهم عمیق‌تر عواملی که دموکراسی را تقویت یا تضعیف می‌کنند اهمیتی حیاتی دارد.

این کتاب، با بررسی تأثیرات کارزارهای سیاسی، رسانه‌ها و رویدادهای مهم جهانی مانند بهار عربی، برگزیت، جنبش «جان سیاهپوستان مهم است»، انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا و همه‌گیری کووید ۱۹، به ما کمک می‌کند تا دریابیم چگونه احساسات و عواطف انسانی در سلامت و قدرت دموکراسی تأثیر می‌گذارند.

ترجمه این کتاب به زبان فارسی فرصتی است برای خوانندگان ایرانی تا با مفاهیم و نظریات روان‌شناختی مرتبط با دموکراسی آشنا شوند، و از این طریق درک بهتری از فرایندهای سیاسی و اجتماعی در جامعه خود و جهان پیدا کنند. در عصری که بی‌اعتمادی و چندقطبی شدن به معضلات جدی جهانی تبدیل شده‌اند، این کتاب می‌تواند راهگشای گفتگوها و بحث‌های سازنده‌ای باشد که به تقویت دموکراسی و همبستگی اجتماعی کمک می‌کند.

امیدوارم این کتاب به خوانندگان کمک کند تا نقش و مسئولیتشان را در

جامعه بهتر درک کنند، و با بینشی عمیق‌تر در مسیر تقویت دموکراسی و پیشرفت اجتماعی گام بردارند.

در پایان، لازم می‌دانم از منیر تقوی، حامی همیشگی‌ام، برای بازخوانی کتاب، و از انتشارات ققنوس، ویراستاران و همه کسانی که در این مسیر به من یاری رساندند صمیمانه تشکر کنم. بدون حمایت و همکاری شما ترجمه و انتشار این کتاب امکان‌پذیر نبود.

با احترام،
نازی اکبری
بهار ۱۴۰۳، لندن

مقدمه: درک مفهوم دموکراسی

ساده‌ترین روش برای درک دموکراسی نگاه به ریشه کلمه و تعریف آن به عنوان «قدرت مردم» است. شهروندان یک کشور دموکراتیک بر ارزش‌هایی که الهام‌بخش حکمرانی کشورشان‌اند و سیاست‌هایی که اجرا می‌شوند قدری کنترل دارند. در عمل، این سخن به این معنی است که شهروندان با انواع مختلفی از مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، از فرایندهای رسمی رأی‌گیری گرفته تا درخواست یا اعتراض، می‌توانند به طور جمعی در ترکیب مجلس و سیاست‌هایی که تصویب می‌شوند تأثیر بگذارند. با این حال، در بحث‌های مربوط به مشارکت سیاسی، اغلب به رأی‌گیری اهمیت بیشتری داده می‌شود، به این دلیل که اکثر کشورهای دموکراتیک با سیستم پارلمانی فعالیت می‌کنند. در این سیستم، شهروندان به منظور انتخاب نمایندگانی که در مجلس حضور دارند در انتخابات رأی می‌دهند. سپس گروهی از نمایندگان دولتی را تشکیل می‌دهند و سیاست‌هایی را که در برنامه‌های انتخاباتی خود مطرح کرده‌اند اجرا می‌کنند. احزاب سیاسی ساختارهایی برای دموکراسی مبتنی بر نمایندگی فراهم می‌کنند، زیرا به نمایندگان این امکان را می‌دهند

که حول و حوش مجموعه‌ای از نظرات متحد شوند که حداقل به طور نظری به رأی‌دهندگان گزینه‌های روشنی ارائه می‌دهد.

پژوهش‌ها، شاید با قدری ساده‌نگری، این نکته را مطرح کرده‌اند که شهروندان آموخته‌اند دنیا را از نظرگاه چارچوبی ایدئولوژیک (سوسیالیسم، لیبرالیسم، محافظه‌کاری) مشاهده کنند که محدودیت‌هایی را بر مسائل اعمال می‌کند. افراد فقط در محدوده‌های تعیین شده می‌توانند به هر مسئله بنگرند، بنابراین حمایت از مواضع مسائل حزبی را چارچوب ایدئولوژیک هر فرد تعیین می‌کند. بسته به موقعیت فرد در طیف ایدئولوژیک، هر رویکرد سیاسی معینی ممکن است کمابیش قابل قبول باشد. بنابراین، دیدگاه سنتی دربارهٔ رأی‌گیری این است که انتخاب شهروندان بر این مبتنی است که مواضع حزب در باب مسئله‌ای مهم تا چه حد با مواضع شخصی‌شان منطبق است. با این حال، تحقیقات نشان داده است که مجموعه‌ای از عوامل در انتخاب رأی‌دهندگان تأثیر می‌گذارند، در حالی که پیوستگی به حزب یا انطباق با یک ایدئولوژی خاص در طی چهار یا پنج دههٔ اخیر به شدت کاهش یافته است (Dalton, 2013). عوامل مختلف، مانند ارزیابی اهمیت وعده‌های حزب، آوازه و ویژگی‌های رهبران، و همچنین طیفی گسترده از برداشت‌های ذهنی که در مورد حزب‌ها و افراد آموخته می‌شوند در این کتاب به طور دقیق‌تر بررسی خواهد شد. با این حال مهم است در این مرحله تأکید شود که رأی‌گیری فقط بر موقعیت ایدئولوژیک یک نامزد یا حزب مبتنی نیست. شواهد نشان می‌دهد که ترکیبی از عوامل مبتنی بر ارزش همراه با عواملی که بیشتر از محاسبات اقتصادی پیروی می‌کنند وجود دارد. در این جا رأی‌دهندگان ارزیابی می‌کنند که آیا سیاست‌های یک نامزد یا حزب خاص برای آن‌ها به عنوان فرد، جامعه یا حتی کل کشور نتیجهٔ مثبتی خواهد داشت یا نه. عوامل دستهٔ اول نشان می‌دهند که تصویر و نشان

تبلیغاتی حزب اهمیت دارند، در حالی که عوامل دسته دوم به تمرکز بیشتری بر سیاست اشاره دارند. در هر دو حالت، در بطن دموکراسی این ایده نهفته است که شهروندان از گزینه‌های واضحی که در اختیارشان گذاشته شده برخوردارند و کارزار انتخاباتی باید شهروندان را برای انتخاب یک حزب یا نامزد از میان رقبایشان تشویق کند. قدرت احساسات مثبت نسبت به حزب یا نامزد انتخابی، و همچنین قدرت احساسات منفی نسبت به گزینه‌های جایگزین، علی‌القاعده تعیین می‌کند که نتایج رویه‌های دموکراتیک، مثل انتخابات، تا چه اندازه شهروندان را راضی می‌سازند.

با این حال بسیاری از شهروندان کشورهای دموکراتیک علایم نارضایتی شدیدی را نشان می‌دهند. زمانی که انتخابات به‌وضوح به پیروزی یک حزب منجر می‌شود، شاید کسی قایل باشد به این‌که اکثریت باید نتیجه رقابت، مشروعیت نتایج و دولت منتخب را بپذیرند و بتوانند به دولت اعتماد کنند که به وعده‌هایش عمل می‌کند و همچنین تضمین می‌کند که منافع کل کشور حفظ خواهد شد. با این حال، برای اطمینان از این‌که حزب منتخب به تمامی یا حتی به برخی از تعهدات بیانیه خود وفادار خواهد بود قوانین اندکی وجود دارد. بدیهی است که آنان با خطر مواجه شدن با امتیازات منفی و برکناری در انتخابات بعدی روبه‌رو می‌شوند، اما دولت با داشتن اکثریت واضح در پارلمان می‌تواند به دلخواه خود عمل کند. به غیر از تعداد اندکی از جمهوری‌های دموکراتیک، کمتر اتفاق می‌افتد که حزبی بتواند اکثریت واضح را از آن خود کند و باید یک ائتلاف تشکیل شود. احزابی که برای تشکیل دولت با یکدیگر متحد می‌شوند حتماً باید با هم در مذاکرات به توافق برسند. رها کردن اجباری تعهدات بیانیه پس از ائتلاف ممکن است به این معنی باشد که ائتلاف فقط بخشی از افرادی را که به احزاب تشکیل‌دهنده دولت رأی داده‌اند راضی می‌کند. مستقل از این‌که تعهدات حفظ شوند یا نه، ممکن است رأی‌دهندگان

منافع اجتماعی وعده داده شده تعهدات را احساس نکنند. ممکن است دولتی به منظور اجرای سیاست‌های مشخصی برای بهبود استانداردهای کلی زندگی انتخاب شود. اگر این سیاست‌ها به اجرا درآید، اما استانداردهای زندگی بهبود نیابد یا به میزانی که رأی‌دهندگان انتظار داشتند چشم‌اندازی برای بهبود مشاهده نشود، آنگاه، مانند زمانی که تعهدات نقض می‌شوند، رأی‌دهندگان ممکن است احساس کنند به آنان خیانت شده است. علاوه بر این، رأی‌دهندگانی که احساسات منفی قوی‌ای نسبت به افراد منتخب دارند ممکن است هرگز به طور کامل مشروعیت آن دولت را قبول نکنند، به خصوص اگر این دولت به نحوی عمل کند که آن‌ها احساس کنند با ارزش‌های کلی کشورشان متضاد است. بنابراین، اغلب ارزیابی‌هایی که شهروندان درباره عملکرد نهادهای سیاسی انجام می‌دهند بر پایه دریافت‌ها و احساسات است. شهروندان ممکن است رابطه‌شان با ساختارهای دموکراتیک را به عنوان بخشی از «دموس» (مردم) و به میزانی که سیستم دموکراتیک آن‌ها به آن‌ها حس برخورداری از «کراتوس» (قدرت) می‌دهد ارزیابی کنند. اگرچه ممکن است تمام شهروندان از حیث امکان رأی دادن از حقوق برابر برخوردار باشند، ممکن است احساس نکنند که تأثیر برابری دارند. بنابراین، اگر بخواهیم وضعیت سلامت هر دموکراسی خاص و فرایندهای آن را ارزیابی کنیم، چگونگی احساسات شهروندان، که در این‌جا آن را روان‌شناسی دموکراسی می‌نامیم، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

سلامت دموکراسی

در بخش قبلی به نوع خاصی از آسیب‌پذیری که ممکن است دموکراسی‌های ما را تضعیف کند اشاره‌ای کردیم. ما این آسیب‌پذیری را کم‌اهمیت نمی‌بینیم. برای این‌که یک دموکراسی به‌واقع قوی و سالم باشد،

شهروندان یک کشور دموکراتیک باید به نهادهای دموکراسی اعتماد کنند، اما نه الزاماً به تمامی سیاستمداران، چرا که شکاک بودن مفید است، بلکه اعتماد باید به سیستم دموکراسی باشد که از مردم در برابر کنشگران خودخواه، متقلب و فاسد محافظت می‌کند. همچنین، شهروندان باید احساس کنند که از قدری قدرت و تأثیرگذاری برخوردارند و دست‌کم زمانی که دیدگاه‌های خود را بیان می‌کنند، قانون‌گذاران به دغدغه‌های آن‌ها گوش می‌دهند و صادقانه پاسخ می‌دهند. این‌ها شرایطی پایه‌ای هستند که پدیدآورنده آن احساسات مثبت^۱ و تعلق‌اند که بیشتر شهروندان باید تجربه کنند.

با این حال، می‌توان کیفیت یک دموکراسی را سنجید و درک این مطلب مهم است که همه کشورهای که ادعا می‌کنند دموکراتیک‌اند در این سنجش‌ها نمره ۱۰۰٪ را کسب نمی‌کنند. نوعی طرح اندازه‌گیری معتبر که واحد هوش مجله اکونومیست (EIU) آن را تهیه کرده «شاخص دموکراسی» است. شاخص واحد هوش مجله اکونومیست پنج بُعد اصلی را که اساس دموکراسی کارآمد هستند می‌سنجد. بُعد اول بر فرایندهای انتخاباتی متمرکز است، به‌ویژه بر این که آیا هر کسی می‌تواند در انتخابات نامزد شود و در چه حد همه شهروندان، با توجه به برخی محدودیت‌های پذیرفته‌شده مرتبط با سن، قادر به شرکت در انتخابات هستند و همچنین بر این متمرکز است که آیا اصولاً هر حزبی می‌تواند انتخاب شود و قدرت به طور آرام و بی‌دردسر منتقل شود. بُعد دوم عملکرد دولت را بررسی می‌کند. در این بخش کنترل‌ها و تعادل‌هایی که اقتدار دولت را تعدیل می‌کنند، سطوح مسئولیت‌پذیری و فساد، و همچنین اعتماد عمومی به این نهادها سنجیده می‌شوند. شاید آخرین مطلب یادشده حیاتی باشد، چرا که در آن خلأ بین نحوه کارکرد نظری یک سیستم و احساسات و تجربه

شهروندان از عملکرد نهادهای دموکراتیک سنجیده می‌شود، البته اگر خلائی وجود داشته باشد. این کتاب نشان خواهد داد که اعتماد شهروندان به نهادها ممکن است بر اساس عوامل احساسی افزایش یا کاهش یابد. بنابراین، حتی کیفیت یک دموکراسی در یک کشور به احساسات شهروندان و نحوه درک آن‌ها از دموکراسی در آن کشور بستگی دارد. بُعد سوم با تمرکز بر مشارکت سیاسی تمرکز بر جنبه‌های روان‌شناختی دموکراسی را تقویت می‌کند. سنجش‌ها در این بخش بر نرخ شرکت در انتخابات، برابری در نمایندگی شدن بین جنسیت‌ها و گروه‌های اقلیتی، و همچنین درگیری و دانش درباره اوضاع و احوال سیاسی کشور تمرکز می‌کنند. بُعد چهارم فرهنگ سیاسی دموکراتیک است و نگرش‌هایی را می‌سنجد که شهروندان درباره دولت فعلی و گزینه‌های جایگزین دارند، از جمله حمایت از حاکمیت نظامی یا اقتدارگرایانه به جای نهادهای دموکراتیک. بنابراین این بُعد بر این مسئله تمرکز می‌کند که حمایت عمومی از دموکراسی تا چه حد نهادینه شده است. بُعد پنجم و نهایی بر حفظ و حمایت از آزادی‌های مدنی در یک کشور تمرکز دارد. این بُعد اساساً این مسئله را می‌سنجد که آیا شهروندان می‌توانند در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی آزادانه بیندیشند و عمل کنند یا خیر. این سنجش‌ها شامل مواردی از این قبیل است: آیا رسانه‌ها از کنترل دولت آزادند؟ آیا دسترسی به اینترنت محدود نیست؟ آیا قوه قضائیه مستقل است؟ و آیا در فرایندهای قانونی با شهروندان به نحوی برخورد می‌شود که گویی حقوق برابر دارند؟

شاخص واحد هوش مجلهٔ اکونومیست (۲۰۱۹) نشان می‌دهد که ۲۲ کشور (۱۳٫۲٪) به طور کامل دموکراتیک‌اند؛ ۵۴ کشور (۳۲٫۳٪) دموکراسی‌های ناقص دارند؛ ۳۷ کشور (۲۲٫۲٪) رژیم‌های ترکیبی^۱ دارند

که در آن‌ها انتخابات برگزار می‌شود اما آزاد و عادلانه نیست، فساد گسترده است و جامعه مدنی، و آزادی‌های مرتبط با آن، ضعیف است؛ و ۵۴ کشور (۳۲٫۳٪) رژیم‌های اقتدارگرا هستند. فقط ۵٫۷٪ از جمعیت جهان در دموکراسی‌های کامل زندگی می‌کنند، بیش از یک‌سوم (۳۵٫۶٪) در حکومت‌های اقتدارگرا زندگی می‌کنند و تقریباً نیمی (۴۲٫۷٪) در دموکراسی‌های ناقص. بنابراین، ماهیت رژیم به ویژگی‌های روانی مردم در آن کشورها شکل می‌دهد. این شاخص همچنین نشان می‌دهد که دموکراسی در حال عقب‌گرد جهانی است و این امر فقط در بخش‌هایی از جهان که به حکومتداری فاسد و ناپایدار شهره‌اند اتفاق نمی‌افتد. تحلیلگران شاخص واحد هوش مجله اکونومیست به چندین عامل به عنوان علل کاهش دموکراسی اشاره می‌کنند: از جمله تأکید بیشتر بر حکمرانی مدیریت‌گرا، تأثیر رو به افزایش نهادهای غیرانتخابی و غیرپاسخگو، این که تکلیف مسائل اساسی واجد اهمیت ملی را سیاستمداران، متخصصان، یا سازمان‌های فراملی بدون هیچ‌گونه مسئولیتی نسبت به شهروندان، فاصله مشهود در حال گسترش بین نخبه‌های سیاسی و عموم مردم و کاهش آزادی‌های بنیادین مانند آزادی رسانه و بیان تعیین می‌کنند. نتیجه این است که بین سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۸ در سطح دموکراسی در تمام ابعاد بجز مشارکت سیاسی به طور میانگین اختلاف منفی وجود دارد، هرچند چنان‌که می‌توان انتظار داشت این اختلاف اندک است. این نشان می‌دهد که تعداد بیشتری از مردم در سیاست فعالیت می‌کنند و، هرچند از روند ضددموکراتیک خشمگین‌اند، تمایل دارند صدای خود را به گوش دیگران برسانند. بنابراین، نظر ما این است که دموکراسی ممکن است به چندین علت مرتبط با سرمایه‌داری جهانی، واگذاری قدرت به گروه‌های فراملی و ساختار بعضی حکومت‌ها با مشکلاتی روبه‌رو شود؛ با این حال، هرچند بسیاری از دموکراسی‌ها نقص‌های قابل توجهی دارند، حالتی از

پویایی و تحرک عمومی برای بازیابی «قدرت مردمی» هم وجود دارد. پس شهروندان کدام کشورها از کامل‌ترین آشکال دموکراسی بهره‌مندند؟ گروه کوچکی از کشورها وجود دارند که در شاخص مقیاس ده‌امتیازی امتیازی بیش از ۹ به دست می‌آورند. این کشورها به ترتیب عبارت‌اند از: نروژ، ایسلند، سوئد، زلاندنو، فنلاند، ایرلند، دانمارک، کانادا، استرالیا، سوئیس و هلند. کشورهایی که امتیازشان بین ۸ و ۹ است از بالا به پایین عبارت‌اند از: لوکزامبورگ، آلمان، انگلستان، اوروگوئه، اتریش، اسپانیا، موریس، کاستاریکا، فرانسه، شیلی و پرتغال. این‌ها گروه کشورهای کاملاً دموکراتیک‌اند. در سال ۲۰۱۹، ایالات متحده به دسته دموکراسی‌های ناقص تنزل پیدا کرد و با امتیاز ۷/۹۶ از ۱۰ در کنار کره جنوبی، ژاپن و ایتالیا قرار گرفت. بسیاری از کشورهای مرکز و شرق اروپا که فقط تجربه سی سال دموکراسی پس از فروپاشی کنترل شوروی را داشته‌اند و بسیاری از کشورهای آفریقایی که جد و جهد کرده‌اند که به ثبات برسند و برگزیده خود به عنوان جزئی از امپراتوری اروپا فایز آیند. بعضی از این کشورها، و البته بسیاری از کشورهای آمریکای جنوبی و آسیا، رژیم‌های ترکیبی هستند. از این گذشته بسیاری از مردم این کشورها تحت سلطه حکومت اقتدارگرا زندگی می‌کنند. با این حال، حتی در شرایط اقتدارگرایی، امتیازات ۵ تا ۶ در بخش فرهنگ سیاسی بعضی کشورها دیده می‌شود که از این حیث به نسبت با کشورهای حایز دموکراسی کامل برابری می‌کنند، و تقاضای آزادی در آن‌ها وجود دارد، اما به‌سادگی سرکوب می‌شود. فرهنگ مورد نیاز برای مشارکت دموکراتیک وجود دارد و شاید در بسیاری از نقاط جهان شرایط برای اعطای بیشتر حاکمیت به مردم مهیا باشد.

در این اثر، نمونه‌هایمان را از دموکراسی‌های کامل یا ناقص برمی‌گیریم؛ هرچه نباشد، هدف ما بررسی نحوه تفکر و عمل مردم در کشورهایی است که در آن‌ها آزادانه می‌اندیشند و عمل می‌کنند. با این حال، این کتاب نشان

می‌دهد که فارغ از این‌که فردی در نروژ، شیلی، فلسطین یا زیمبابوه به دنیا آمده باشد، همه ما انسان‌ها انگیزه‌ها و رانه‌های انسانی یکسانی داریم. شرایطی که یک زیمبابوه‌ای تجربه می‌کند برای یک نروژی کاملاً غریب است، اما در نحوه مواجهه‌شان با جهان از فرایندهای شناختی یکسانی تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، یکی از اهداف ما توضیح این فرایندهای شناختی عمومی است. از سوی دیگر، مردم زیمبابوه و نروژ به سبب تجربه‌هایشان و نحوه هدایت شدنشان در جهت درک نحوه عملکرد جهان با هم متفاوت‌اند. بنابراین، این را هم نشان می‌دهیم که (۱) هویت‌ها و ارزش‌های اجتماعی شهروندان، (۲) اقدامات و ارتباطات سازمان‌های سیاسی، (۳) واسطه‌گری‌های سیاسی و (۴) تجربه‌های گذشته و کنش‌های سایر شهروندان همه نقش مهمی در شکل‌گیری فرایندهای شناختی و وضعیت‌های هیجانی در کشورهای دموکراتیک ایفا می‌کنند. در هر فصل در این باره بحث خواهیم کرد که چگونه این چهار عامل به احساسات شهروندان شکل می‌دهند و در نتیجه چگونه بر تفکر سیاسی، فعالیت‌های اعتراضی و رأی دادن آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

ساختار کتاب

در فصل ۱ بر برخی از اصول اساسی دموکراسی تمرکز خواهیم کرد: ماهیت توانمندسازی، چگونگی شکل‌گیری هویت‌ها و نحوه ارتباط آن‌ها با ارزش‌هایی که چارچوب شناختی درک خودمان، جوامعمان و دنیای اطرافمان را شکل می‌دهند. تجارب افراد در دموکراسی‌های کامل، مانند نروژ، بسیار متفاوت با تجارب انانی است که در رژیم‌های اقتدارگرای نابرابر و سرکوبگر، مانند زیمبابوه در پایین نمودارمان، برای هستی‌شان دست‌وپا می‌زنند.

فرایندهای جامعه‌پذیری، که موضوع فصل ۲ است، بر اهمیت تجربه‌ها و

محیط‌های پرشور در درک نحوه تفکر مردم درباره دموکراسی، فرایندهای آن و نهادهایش تأکید می‌کند. در این فصل، ما به بررسی تأثیر روایت‌های غالب و اهمیت برگزاری بحث‌های آزاد و چندجانبه و ظهور پادروایت‌ها در نظام‌های دموکراتیک می‌پردازیم. با این‌که انتظار داریم شهروندان دموکراسی‌های کامل به گستره‌ای از پادروایت‌ها دسترسی داشته باشند، این واقعیت که روایتی غالب وجود دارد که موقعیت شهروندان در جامعه، امکان تأثیرگذاری آن‌ها، و دسترسی آن‌ها به منابع جامعه را مشخص می‌کند احتمالاً عواملی هستند که امتیازهای متفاوت فرهنگ سیاسی را موجب می‌شوند که تحلیلگران واحد هوش مجله اکونومیست در داده‌های خود مشاهده می‌کنند. در این فصل همچنین بر چالش‌هایی تأکید می‌کنیم که بر اثر تفکر سطحی و تکیه بر روش‌های ساده‌انگارانه ارتباطی برای دموکراسی پیش می‌آید. زمانی که شهروندان ارتباطات سیاسی را از زاویه پیشداوری‌ها و سوگیری‌های از پیش موجود و این‌که چطور، در یک دوران دیجیتال، این مسئله ممکن است به افزایش چندقطبی شدن اجتماعی کمک کند بررسی می‌کنند، مشکلات خاصی به وجود می‌آید.

این به بحثی درباره دستکاری [اذهان]^۱ می‌انجامد. در فصل ۳، با استفاده از مفاهیم تکمیلی مجاورت^۲ و ظرفیت^۳ به بررسی این امر می‌پردازیم که شهروندان درباره سیاست چگونه می‌اندیشند، به دنبال چه هستند و چگونه کارزارهای سیاسی سعی می‌کنند برنامه‌ای را از لحاظ شناختی بیش از سایر گزینه‌ها در دسترس قرار دهند و آن را نسبت به گزینه‌های دیگر پرسروصداتر جلوه دهند. در این جا مهم است که تفکیک کارزار انتخاباتی و حکمرانی را در نظر داشته باشیم. کارزار انتخاباتی به منظور فروش یک برنامه و کسب قدرت طراحی می‌شود. در مقابل، حکمرانی درباره اجرا و مدیریت امور کشور است. بین این دو کنش تفکیکی طبیعی وجود دارد، زیرا

کارزار انتخاباتی به امیدها و خواسته‌های شهروندان نقب می‌زند، اما حکمرانی باید کشور را از میان رویدادهایی که ممکن است خارج از کنترل ملی باشند هدایت کند. بنابراین، توجه به این نکته مهم است که در سیستم جهانی به هم وابسته هر کشوری از چه حاکمیتی بهره‌مند می‌شود و در نتیجه توجه به این مطلب مهم است که این چه تأثیری در شهروندانی دارد که به شخصی امید می‌بندند که با او احساس نزدیکی می‌کنند، شخصی که دربارهٔ مسائلی که برای شهروندان بسیار مهم است سخن می‌گوید، اما پس از انتخاب شدن در وفای به عهد درمی‌ماند.

در فصل ۴، تمرکز ما بر مشارکت است. یک کشور نمی‌تواند واقعاً نظامی دموکراتیک باشد مگر این‌که جامعهٔ مدنی قوی‌ای داشته باشد. در برخی موارد ممکن است احساس کنیم یک زیмбаوئه‌ای در قیاس با یک نروژی معمولی بیشتر احتمال دارد که در اعتراضات شرکت کند. آیا به این دلیل است که شهروند زیмбаوئه‌ای هر روز با تهدیدهایی برای بقا مواجه است و به همین دلیل تنها راهکارش شرکت در تظاهرات خیابانی است؟ اساساً، آیا نروژی‌ها زندگی آسوده‌ای دارند و نیازی نمی‌بینند برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی روال زندگی‌شان را بر هم بزنند؟ یا آیا مشارکت بیشتر به دلیل خوداثر بخشی^۱ است و شهروند زیмбаوئه‌ای احساس می‌کند که می‌تواند تأثیرگذار باشد در حالی که فرد نروژی احساس می‌کند نسبت به امکان تغییرات سیاسی بی‌اعتناست؟ دربارهٔ این سؤالات در چارچوب گستره یا اشکال مختلف مشارکت که می‌توان در دموکراسی‌های پیشرفته تجربه کرد بحث می‌شود. ما در کنار مطالعه دربارهٔ رأی دادن و اعتراض این مطلب را بررسی می‌کنیم که اقدامات ساده مانند درخواست‌ها، یا علاقه‌مندی به محتوا و به اشتراک گذاشتن آن در رسانه‌های اجتماعی، چه نقشی در حفظ جامعهٔ مدنی فعال ایفا می‌کنند.

۱. self-efficacy: توانایی فرد برای عمل کردن مؤثر جهت دستیابی به نتایج مطلوب، به‌ویژه به گونه‌ای که خود فرد ادراک می‌کند. -م.

فصل پایانی (فصل ۵) مباحث اصلی کتاب را مرور می‌کند. همچنین درباره آن انگیزه‌ها و رانه‌های انسانی صحبت می‌کنیم که به نگرش‌های خاص هر کشور نسبت به دموکراسی در طول شیوع کووید ۱۹ شکل داده‌اند. هدف ما از گرد هم آوردن همه مباحث تحریک خواننده به اندیشیدن درباره عملکرد دموکراسی‌هاست، نه تفکر درباره عملکرد نهادها، بلکه اندیشیدن درباره رابطه بین آن که نمایندگی می‌شود و نماینده، یعنی شهروند و حاکم. در دموکراسی‌ها چیزی همچون نخبگان و توده وجود ندارد، بلکه هر دو بخشی از شهروندان هستند و هر شهروندی حداقل در سطح نظریه می‌تواند به جایگاه گروه حاکم برسد. به همان سان، تمام شهروندان در بهره بردن از حقوق، آزادی‌ها، تأثیرگذاری و حسابرسی از کسانی که حکومت می‌کنند برابرند. اما آیا این مکانیسم‌ها در عمل کارایی دارند؟ آیا شهروندان احساس می‌کنند که واقعاً شهروندند و از تمام آزادی‌ها و مزایای جامعه بهره‌مندند؟ یا برخی احساس می‌کنند که محرومند و در حاشیه قرار گرفته‌اند؟ همگی این عوامل روان‌شناسی دموکراسی را تشکیل می‌دهند، و این‌که ما در مقام مردم چگونه به فرایندهای سیاسی که موجودیت‌مان را شکل می‌دهد می‌اندیشیم. بنابراین، این عوامل از اهمیت بنیادینی برای درک کارکردهای دموکراسی‌هایمان برخوردارند، چه کامل باشند چه ناقص، و توضیح می‌دهند که چرا تجربیات برخی افراد با نتایج امتیازهایی که بر اساس سنجه‌هایی مانند آنچه واحد هوش مجله اکونومیست تهیه می‌کند متفاوت است.

کتاب‌شناسی

- Dalton, R. J. (2013). *Citizen politics: Public opinion and political parties in advanced industrial democracies*. CQ Press.
- Economist Intelligence Unit (2019). *Democracy Index 2019: A year of democratic setbacks and popular protest*. www.eiu.com

شهروندان هیجانی

اعتماد به دموکراسی ها

توجه به این نکته بایسته است که علاوه بر این که احزاب تعهدات خود را نقض می کنند، دلایل بسیار دیگری وجود دارد که شهروندان ممکن است عملکرد دموکراسی کشورشان را زیر سؤال ببرند. پایه و اساس اکثر این دلایل اعتماد است: اعتماد به نهادهای دموکراتیک برای فعالیت در جهت منافع مردم. اما نکته این نیست که چگونه اعتماد به دموکراسی سلب می شود، بلکه این است که چگونه برخی مکانیسم ها زیرساخت حفظ اعتماد را فراهم می کنند. ما قایلیم که دموکراسی بر احساسات و هیجانات مبتنی است: حس تعلق (هویت مشترک)، احساس توانمندی (احساس این که فرد بر ارزش ها و سیاست های دولت تأثیرگذار است) و احساس نمایندگی شدن (احساس این که فرد می تواند صحبت کند و حرفش شنیده شود). میزان حس نمایندگی داشتن، توانمندی و تعلق شهروندان نه تنها به حال و هوای عمومی و همگانی شکل می دهد بلکه در اعتماد خودشان به فرایندهای دموکراتیک و مشارکت در چنین فرایندهایی تأثیر می گذارد. در دورانی که دوره خشم، دموکراسی پساواقعیت و پوپولیسم توصیف می شود، درک احساسات و هیجانات موجود و چگونگی شکل گیری آن ها از اهمیت بسیاری برخوردار است.

احساسات فرد از راه تعاملات با افراد و سازمان‌هایی پدید می‌آید که مقوم چیزی هستند که ما حوزهٔ سیاسی می‌نامیم: دولت‌ها، وزارتخانه‌ها، دپارتمان‌های حکمرانی محلی و ملی، احزاب، افراد منتخب و مستخبان آینده، کنشگران، گروه‌های فشار و اعتراض. تمام این‌ها، به‌ویژه سازمان‌های نماینده، بخش مهمی از فرهنگ دموکراتیک هستند و با اقداماتشان (بیان اصول دموکراتیک) و ارتباطاتشان (تفسیرشان از زندگی دموکراتیک) بر فرهنگ سیاسی تأثیر می‌گذارند و به حال و هوای عمومی شکل می‌دهند. بنابراین، بحثمان دربارهٔ روان‌شناسی دموکراسی را با این مطلب شروع می‌کنیم که چگونه واکنش‌های هیجانی به تعامل با نهادهای سیاسی بر حال و هوای عمومی تأثیر می‌گذارند و اعتماد می‌آفرینند. در تحلیل این موضوع، مفاهیم توان‌یافتگی را مطرح می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه ارزش‌های فرد به تفسیر سازمان‌ها و کنشگران نماینده کمک می‌کند و تعاملات با جهان به چه میزان با ارزش‌های شخصی تطابق دارد یا با آن‌ها متفاوت است. ما معتقدیم که ماهیت پویای تعاملات و عواطف مبنای درک رابطهٔ شهروندان با حکومتشان است.

توانمندسازی

توانمند شدن فقط به معنای داشتن توانایی نظری برای تأثیرگذاری نیست، چنان‌که توانایی رأی دادن ممکن است القا کند، بلکه به این معنا هم هست که شهروندان احساس می‌کنند اقداماتشان ممکن است تأثیرگذار باشد. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که آیا مکانیسم‌های دموکراتیک که به شهروندان قدرت می‌دهند با آرمان‌ها و انتظارات واقعی شهروندان بالفعل همخوانی دارند یا خیر. برخی افراد ممکن است از سر احساس وظیفه رأی دهند، چرا که واقف‌اند که حتی یک رأی ممکن است تأثیر محدودی در نتیجهٔ انتخابات یا همه‌پرسی داشته باشد. با این حال، رأی

دادن به حزبی که خلف وعده می‌کند ممکن است به شدت ناتوان‌کننده باشد، حتی بیش از حالتی که حزب مورد علاقه فرد در انتخابات شکست بخورد. به همین شیوه، اگر کسی به همراه تعداد زیادی از افراد به اقدامات دولت اعتراض کند و نادیده گرفته شود، احساس ناتوانی خواهد کرد. نگرش ما به مشارکت و تأثیری که کنشگری باید داشته باشد وابسته به این است که ما برای درک نقشمان در مقام شهروند جامعه‌ای دموکراتیک چگونه جامعه‌پذیر شده باشیم.

میزان آموزش دموکراتیک گنجانده شده در برنامه‌های درسی کافی و منسجم نیست. در عوض، بیشتر شهروندانی که در دموکراسی‌ها متولد و جامعه‌پذیر می‌شوند آموخته‌هایشان را از راه تعامل روزمره با افراد و نهادها فرامی‌گیرند. دیدگاه والدین درباره رأی‌دهی، عملکرد دولت، ارزش‌های احزاب و کارایی کلی سیستم ممکن است بسیار تأثیرگذار باشد. مدرسه هم ممکن است بینش‌هایی ارائه دهد و جهان‌بینی جوانان با آموختن چیزهایی درباره تاریخ، دین و جامعه چه‌بسا شکل بگیرد. مراد از جهان‌بینی این است که فرد چگونه جامعه، ملت و محیط گسترده‌تر و همچنین ارتباطش با این عوامل را ارزیابی می‌کند. جهان‌بینی‌ها اغلب ادعاهایی هنجاری هستند که می‌گویند جهان باید چگونه باشد. هرچه دیدگاه‌هایی که فرد در خانه و مدرسه می‌آموزد یکنواخت‌تر یا کم‌تنوع‌تر باشند، جهان‌بینی آن فرد زمانی که به سن رأی‌دهی می‌رسد چه‌بسا انعطاف‌ناپذیرتر باشد. تحرک فیزیکی و اجتماعی هم نقش مهمی در پشتیبانی از رشد جهان‌بینی ایفا می‌کند؛ کمبود تحرک جهان‌بینی را متصلب می‌کند، در حالی که تحرک زیاد چشم‌اندازها را گسترده‌تر می‌کند. گذراندن زمان در مناطق دیگر کشور، یا در کشورهای دیگر، دانش و درک را تا حدودی گسترش می‌دهد. به همین ترتیب، آموزش در دانشگاه‌ها جوانان را به توسعه مهارت‌های تفکر انتقادی تشویق می‌کند، مهارت‌هایی که

به آن‌ها امکان تأمل در جهان‌بینی شخصی‌شان را می‌دهد، آن‌ها را به یادگیری جهان‌بینی‌های دیگران ترغیب می‌کند و درک عمیق‌تری از جهان را در آن‌ها پرورش می‌دهد.

یکی از جنبه‌های کلیدی جهان‌بینی میزان انتظار فرد برای تجربه توان‌یافتگی است. درهم‌تنیدگی^۱ نشان می‌دهد چگونه جوامع به سبب تصور نزدیکی‌شان به قدرت از درون تقسیم می‌شوند. نابرابری‌های ساختاری بسته به پیشینه‌های قومی و طبقه دینی و اجتماعی شهروندان به طور متفاوتی بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد، و جنسیت و گرایش جنسی از جمله عواملی هستند که با پیشینه‌های قومی و طبقه دینی و اجتماعی درهم‌تنیده‌اند. شواهد نشان می‌دهد که اعضای جماعت‌های در اقلیت بیشترین حس ناتوانی را تجربه می‌کنند، و در این جماعت‌ها، زنان به نسبت مردان از لحاظ سیاسی ناتوان‌ترند. بنابراین، نگاه به جماعت‌ها از بُعد درهم‌تنیده‌شان، به عنوان مبنایی برای درک این‌که یک جماعت تا چه اندازه حس تعلق، نمایندگی‌شدن و تأثیرگذاری دارد مفید است (درباره درهم‌تنیدگی، بنگرید به: Hancock 2016). تفاوت‌های موجود در موارد فوق نیز ممکن است تعیین‌کننده جهان‌بینی افراد باشند. شاید به طور منطقی، آن دسته از افراد که جهان‌بینی تنگ‌نظرانه‌تری دارند همان افرادی هستند که بیشترین نیازها و ناتوانی‌ها را تجربه می‌کنند. این جماعت‌ها کمترین سطح حس خوداثربخشی را دارند: یعنی کمترین سطح احساس داشتن قدرت و تأثیرگذاری. این جماعت‌ها معمولاً در تضاد شدید با مناطق متمول‌تر قرار دارند، جایی که به علت وجود ساکنانی از طبقات متوسط و بالاتر از آن، که اغلب تأثیر اقتصادی و سیاسی هم دارند، سطوح بالاتری از خوداثربخشی وجود دارد. هرچند این بحث پراکندگی‌های مُدَرِّج احساس توانمندی در

۱. intersectionality: چارچوبی تحلیلی است برای شناسایی نظامات درهم‌تنیده قدرت که بر کسانی که بیش از همه در جامعه به حاشیه رانده شده‌اند اثر می‌گذارند. —م.

یک جامعه را ساده می‌کند، اغلب مشاهده می‌شود که جوامع از گروه‌هایی تشکیل شده‌اند که به طور نسبی به گروه‌هایی مانند «داراها» و «تهیدستان» تقسیم می‌شوند. اعضای گروه‌های تهیدست ممکن است دست‌کم از لحاظ قومی و دینی بسیار متنوع باشند، اما یکی از ویژگی‌هایی که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد کمبود خوداثربخشی آنان است. جهان‌بینی اعضای جماعت‌های تهیدست و کوتاه‌بین، لاقلاً از نظر طبقه اجتماعی، معمولاً کمتر تنوع دارد، و آنان احتمالاً جهان‌بینی محدودی دارند که از طریق نسل‌ها و گروه‌های همسان تداوم می‌یابد. اعضای این جماعت‌ها کمتر احتمال دارد که از تحرک فیزیکی یا اجتماعی برخوردار باشند، سطح تحصیلات بالایی ندارند و کمتر احتمال دارد که با افراد متعلق به طبقات اجتماعی دیگر ارتباط غیررسمی یا اجتماعی داشته باشند. به طور طبیعی، در درون چنین جماعت‌هایی، احتمال این‌که افراد به نخبگان بی‌اعتماد باشند، احساس کنند که دموکراسی برای آن‌ها فایده‌ای ندارد، یا احساس کنند که به طور معنادار نمایندگی نمی‌شوند بیشتر است. داده‌های نظرسنجی‌ها که شامل نظرات اجتماعی و سیاسی است نشان می‌دهد که افراد طبقه اجتماعی D (کارگران نیمه‌ماهر یا بدون مهارت) بیشتر احتمال دارد که احساس به حاشیه رانده شدن داشته باشند و کارایی بیشتر را در طبقات اجتماعی بالاتر احساس کنند. اعضای جوامع محروم‌تر تنها در صورتی که در زمینه تحصیلات موفق باشند، به دانشگاه بروند و از این طریق از سطوح بالاتری از تحرک اجتماعی برخوردار شوند، ممکن است حس به حاشیه رانده شدن کمتری را تجربه کنند. اندازه جامعه گسترده‌ای که از تهیدستان تشکیل شده است ممکن است به طور مؤثری شاخص کلیدی برای ارزیابی عملکرد یک دولت دموکراتیک باشد. میزان نابرابری و اندازه جامعه تهیدستان نه تنها مقیاس دموکراسی است، بلکه، همان‌طور که بعداً بحث خواهیم کرد، نابرابری جدی باعث

می‌شود که تهیدستان از پروژه‌های سیاسی پوپولیستی که به نظرشان شکلی معتبرتر برای نمایندگی آن‌ها ارائه می‌دهند حمایت کنند. بنابراین، تهیدستان ممکن است به سبب برداشتشان از فقدان کارایی روش‌های سستی مشارکت دموکراتیک سعی کنند با استفاده از روش‌های ضددموکراتیک بر نابرابری غلبه کنند.

هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی

تهیدستان یک جامعه ممکن است کاملاً از همه جنبه‌های سیاست جدا نباشند. به حاشیه رانده شدن که تهیدستان در زمان تعامل با فرایندهای سیاسی ملی تجربه می‌کنند ممکن است به شکل‌گیری هویت‌های قوی و همبستگی جماعت منجر شود، به‌ویژه در جایی که جماعت‌ها اغلب از نظر قومی و فرهنگی همگن هستند. آنتونی اسمیت (Smith 1999) نشان می‌دهد که بسیاری از ملت‌ها بر پایه اسطوره‌های اصل و نسب مشترک، خاطرات تاریخی، فرهنگ مشترک و احساس همبستگی ساخته شده‌اند. تمام این عوامل افرادی را که «از یک ملت» هستند به هم پیوند می‌دهند. به طور مشابه، جماعت‌های داخل یک ملت نیز می‌توانند احساس هویت را توسعه دهند، و با این هویت است که مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرد. از حیث ملی، ارزش‌های مشترک ممکن است با ارزش‌های دموکراتیک به شدت همپوشانی داشته باشند، ارزش‌های دموکراتیکی مانند احترام به دیدگاه دیگران، دستیابی به توافق در مذاکرات بدون تضاد، و رعایت حاکمیت قانون و نظم اجتماعی در تمام زمینه‌های زندگی انسانی. جوامع درون یک ملت ممکن است به این چارچوب گسترده پایبند باشند و در عین حال ارزش‌های خاص خود را گسترش دهند: قوانینی که جامعه‌شان بر اساس آن‌ها عمل می‌کند. با این حال، هنجارهای جماعت ممکن است مَنیشی کوتاه‌بین پدید آورند و باعث نگرش منفی به ارزش‌ها و فرهنگ‌های غالب ملی شوند.